

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود اینکه اگر مال خودش را با مال فضولی یک جا بفروشد ادعا شده که چه قائل به صحت فضولی باشیم چه قائل به بطلان فضولی باشیم این صحیح است آن وقت در مقداری که مال خودش است در آن مقدار دیگر اگر گفتیم فضولی باطل است خوب باطل است اگر گفتیم موقوف است موقوف است به اجازه‌ی مالک .

من اولاً یک توضیحی را عرض کنم چون در اینجا عبارت فقهای ما این است که اگر قائل به صحت فضولی شدیم نسبت به مال خودش بیع تمام است ، نسبت به مالی که فضولی است نسبت به آن قسمت بیع موقوف است ، موقوف به اجازه‌ی مالک است من عرض کردم یک نکته‌ای را خدمتان عرض کردم مشکل ما مشکل اصطلاحات است و این باید کاملاً محیط شد به اصطلاحات .

عرض کردیم در فقه غربی در قوانین غربی عقد فضولی را چند تا رأی درباره‌اش دارند یک رأی این است که موقوف است سنه‌وری که نقل می‌کند ، عرض کردم من فقط مرادم نقل از فقه غربی است یعنی قوانین غربی و الا سنه‌وری برای ۷۰ سال قبل است ، فقط می‌خواستیم، ایشان می‌گویند بیع فضولی موقوف است این موقوفی را که در آنجا آنها دارند خوب دقت کنید ، مرادشان به لحاظ اصیل است ، آن موقوفی را که آنها دارند اشتباه نکنید .

آن موقوفی را که آنها دارند به لحاظ اصیل است ، اصیل یعنی مشتری که خرید اینجا را ، چون فضولی سه طرف دارد مالک دارد ، بایع دارد ، اصیل دارد ، مشتری چیزی است که سه طرف دارد ؛ در باب اصیل آنها تقسیم کردند ، این موقوف که ما اینجا می‌گوییم به لحاظ مالک است اشتباه نشود . این موقوف است به اجازه‌ی مالک آنها موقوف می‌دانند به لحاظ اصیل یعنی آمدند این بیع را به لحاظ شخصی که اصیل است فرض کنید کتاب یک کسی را خریده ، با پول خودش خریده این اصیل را چند قسم ، چند احتمال دادند یکی اینکه اصولاً باطل باشد این احتمالاتی که اینها دادند این به لحاظ اصیل است .

احتمالاتی که ما دادیم به لحاظ مالک است این دو تا را فرق بگذارید ، در قوانین غربی مثلاً می‌گویند موقوف ، چون گفته عقد باطل ، آرائی که در آنجا در این کتاب فقه غربی‌ها آمده قوانین غربی ، عقد باطل ، عقد قابل لبطلان ، عقد للفسخ ، عقد موقوف چهار تا رأی آورده این چهار تا به لحاظ اصیل است هر چهار تا به لحاظ اصیل است .

یعنی این آقایی که آمده کتاب یک آقایی را به این آقا فروخته دقت کردید ، ایشان پول داده کتاب را گرفته به لحاظ اصیل یک رأی این است که این باطل است هیچ فایده‌ای ندارد ، یک رأی این است که قابل للبطالان ، یعنی این می‌تواند از اول عقد باطلش کند به این می‌گویند قابل للبطالان خودش اصیل بوده از طرف او که عقد تام بوده است .

رأی سوم قابل للفسخ یعنی از حینی که فسخ کرد از بین می‌رود نه از اول ، بطلان از اول است ، فسخ از حین ، روشن شد ؟ این اصطلاحات ؟ عقد موقوف یعنی نسبت به اصیل هم موقوف بر اجازه‌ی مالک است ، این موقوف به لحاظ حال مشتری است به لحاظ حال اصیل است ، اینجا که آقایان گفتند موقوف به لحاظ حال مالک است ، دقت کردید ؟ موقوف است به اجازه‌ی مالک به لحاظ مشتری حساب نکرد . اگر مالک اجازه داد عقد تام است اجازه نداد نه ، این راجع به این کلمه‌ای که در اینجا آمده است .

عرض کردیم آقایان این مطلب را آوردند ادعای اجماع هم در مساله شده البته مرحوم شیخ خیلی احتیاط کرده لظهور الاجماع لکن مرحوم نائینی قدس الله نفسه چون بعضی عباراتش را می‌خوانیم ، بعضی‌هایش را از خارج می‌آوریم ، نوشتند دلیل ما اینکه همان روایت صحیح‌هی صفار است یکی هم اجماع ، اجماع است در مساله ، عرض کردیم اجماع

حالا تعجب من از نائینی است قدس الله سره مگر مقرر حواش نبوده نمی‌دانم ، چون مقررش هم مرد فاضلی است انصافا مرحوم آقای شیخ موسی خوانساری چون ما یک نسبت دوری هم با ایشان داریم با مرحوم آقای شیخ موسی خوانساری رضوان الله تعالی علیه ، علی ای حال مرحوم آقای شیخ موسی خوانساری مرد بسیار با فضل و با تقوا و ضرب المثل زهد و ورع و تقوا و علم و انصافا هم این بقیه الطالب خیلی قشنگ نوشته تقریرات نائینی را خیلی مرتب و جمع و جور نوشته است انصافا احیا کرده مرحوم نائینی را با این بقیه الطالب خیلی مرد با کمالی بود چطور شده حالا از

ایشان مثلا گرفته اجماع ، خوب ایشان اجماع مدرکی را نائینی حجت نمی‌داند ، خوب شما احتمال در همین روایت صفار مدرکش بود دیگر بلکه محتمل المدرکیه را هم حجت نمی‌داند نائینی این طوری است دیگر ، نه اجماع مدرکی را حجت می‌داند نه اجماع المحتمل المدرکیه ، اگر روایت صفار هست روایت صفار در قرن به اصطلاح اواخر قرن سوم است چون ایشان یا متوفای ۲۹۹ یا ۳۰۰ است ، خوب علما که ادعای اجماع کردند مثلا ابن زهره اینها که خوب خیلی بعد هستند ، بله آقا ؟

یکی از حضار: صفار می‌فرماید ؟

آیت الله مددی: ۲۹۰ است یا ۲۹۹ ، ها ۲۹۰ صفار ، علی ای حال دیگر حافظه‌ی من اینجا خراب شد ، نکته را دقت فرمودید آقا ؟

پس بنابراین من تعجب می‌کنم نائینی یک جوری مسلم گرفته که دلیل ما اجماع است با اینکه خود ایشان اجماع مدرکی، اولاً اینکه اجماع مدرکی باشد خیلی احتمالش قوی است چون صحیح صفار است به قول خود ایشان، ثانیاً اینکه ایشان اگر مدرکش نباشد محتمل المدرکیه هست دیگر خیلی روی اجماع خیلی نمی‌توانند مانور بدهند.

اصولاً در مسائل معاملات روی اجماع کم می‌شود مانور داد اجمالاً عرض می‌کنم خیلی آقایان دنبال اجماع در معاملات نگردند، در عبادات به خاطر اینکه در زندگی رایج بوده و اینها چرا می‌شود رویش حساب کرد، روی اجماع معاملات خیلی مشکل است. اما صحیح‌ه‌ی صفار را بخوانید آقا این روایت را عرض کردم من، مرحوم، ما یک بحثی را مطرح کردیم اتفاقاً خیلی این جلد ۱۲ چاپ قدیم، یکی از حضار: از فقیه بخوانیم یا

آیت الله مددی: کافی هم به نظرم داشته باشد، اول از کافی بعد فقیه بعد تهذیب. جامع الاحادیث همه را جمع کرده است وسائل یک کمی تقطیع کرده است، یا از جامع الاحادیث بخوانید یا از، از جامع الاحادیث هم می‌توانید بخوانید، اگر جامع الاحادیث باشد بهتر است، جامع الاحادیث جمع و جورش کرده است، روایت را جمع و جور کرده است.

علی ای حال عرض کردم من یک توضیح آن روز عرض کردم راجع به قم و تولیدات علم، اصلاً لذا من به ایشان هم عرض کردم ذهنم بود که امروز مطرح کنم که اگر اصولاً ما بخواهیم روایت شیعه را حالا غیر از این تنظیم‌هایی که شده مثل وسائل و وافى و بحار و اینها راه‌هایی دیگری هم تنظیم بکنیم روایت‌هایمان را، یکی از راه‌های تنظیمش این جوری است، مثلاً روایاتی که قمی‌ها درش تاثیر دارند اینها را کلاً جدا بکنیم، از انحاء مختلف چه تولید خود قم باشد، چه تولید قم نباشد، قم درش تاثیر داشته با اینکه روایت تولیدش برای کوفه بوده لکن تاثیرش برای قم است.

عرض کردم مرحوم نجاشی در ترجمه‌ی حمیری نوشته که ایشان داخل کوفه شد سال دویست و نود و اندی به تعبیر خود ایشان، وارد کوفه شد فسمع منه اهلها، اهل کوفه از ایشان شنیدند و اکثر، حالا این خیلی تعجب آور است ها، چون بیشتر منابع مرحوم حمیری از خود کوفه است اصلاً روایات برای کوفه است، تولید علم در کوفه است اصلاً، دقت کردید؟

این معنایش این است که ایشان همان روایاتی که برای کوفه بوده آورده قم اینقدر حک و اصلاح کردند و مقابله و اینها کردند که دیدند نسخه‌ی قمی از همه‌ی نسخه‌های مشوه کوفه بهتر است، این سمع منه اهلها خیلی عجیب است، اهل کوفه از این آقا که برای قم است شنیدند با اینکه ایشان مصادرش حرف‌هایش حرف کوفی‌هاست، قرب الاسناد هم واضح است که از کوفی دارد.

علی ای حال و لذا اگر ما بخواهیم مثلاً مجموعه‌ی روایاتی را که قمی‌ها درش نقش دارند حالا به هر شکلی که هست چون چندین شکل هست بعضی از این روایات تولید قم است اصلاً یکی‌اش همین مکاتبه‌ی صفار است ، یکی‌اش مکاتبه‌ی محمد بن عبدالله پسر حمیری ، محمد پسر حمیری از امام زمان ، تا آنجا که من می‌دانم این آخرینش باشد آخرین تولید قم این است .

و لذا اگر مثلاً یک مجموعه‌ای جمع بشود به عنوان نقش قم در منابع معارف دینی حوزه‌های علمیه این یک مجموعه‌ی خوبی در می‌آید یعنی ما کلاً آن روایاتی را که ، مثلاً همین روایت لا رهن الا مقبوضاً دیدیم که این را مرحوم شیخ منفرد از ابن سماعة نقل کرده است و ابن سماعة هم از صفوان که حالا یا بغدادی است یا کوفی اصلش کوفه ، بغداد . بعد رفته به محمد بن قیس که ایشان اهل کوفه بوده دقت کردید عن ابی جعفر .

اما کتاب محمد بن قیس از همان اول وارد قم شده است یعنی ابراهیم بن هاشم نسخه‌ای که قمی‌ها دارند ابراهیم بن هاشم است ، ابراهیم اولین کسی است که آثار کوفه را به قم آورده است یعنی کتاب محمد بن قیس از همان اول وارد قم شده است بعد از ابراهیم بن هاشم مشایخ از او ، بعد از آن مشایخ ، مشایخ گرفتند ، بعدش هم مشایخ گرفتند تا به شیخ مفید رسیده است . یعنی این حدیث اصلاً به قم وارد نشده است ، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم ، با اینکه روایات محمد بن قیس زیاد به قم وارد شده است می‌خواهم فرق بین این دو تا را بگویم .

پس این روایت را و لذا هم فتوای اولیه نبود نه کلینی این را نقل کرده نه صدوق این را نقل کرده است

یکی از حضار: یعنی روایت وارد شده ولی اخذ نشده است

آیت الله مددی: اصلاً این وارد نشده است ، روایت

یکی از حضار: روایت محمد بن قیس آمده دیگر

آیت الله مددی: آمده این نسخه اصلاً نیامده است نسخه‌ی صفوان نیامده ، نسخه‌ی ابن سماعة نیامده است روشن شد چه می‌خواهم

بگویم ؟ اصلاً نسخه‌ی ابن سماعة به قم نیامد است .

اما کتاب محمد بن قیس نه اینکه آمده از همان اول جزو کتب اولیه‌ای که از کوفه وارد قم شدند کتاب محمد بن قیس است چون

ابراهیم بن هاشم نوشته اول من نشر حدیث الکوفیین بقم ، از همان اول ، بعد از ایشان باز مشایخ گرفتند باز از آنها مشایخ گرفتند ، باز از

آنها مشایخ گرفتند تا رسیده به صدوق پسر ، صدوق معروف ، ایشان آمده بغداد به شیخ مفید داده ، روشن شد ، خیلی تاریخش روشن است .

اینها را هم ما تاثیر گذار می دانیم یعنی بگوئیم روایات محمد بن قیس که از راه قمی ها رسیده است ، روایات محمد بن قیس که شیخ منفردا نقل می کند و به قم اصلا نیامده است ، عرض کردیم روایات ابن فضال پسر مقدار کمش را ما در قم داریم معظم روایات ابن فضال پسر به قم اصلا نیامده است به قم اصلا وارد نشده است ، اینها را اگر جمع بکنند خیلی تاثیر گذار است نقش قم در منابع معارف دینی حوزه های علمیه این معارفی که مربوط به حوزه های ماست ، این منابع را یکی یکی بررسی می کند مجموعه ای است از یک کارهای فهرستی و کارهای رجالی و حدیث شناسی طبعاً درش حدیث شناسی هم دارد .

و این به نظر من یک مجموعه ی قشنگی است جهات مختلف دارد حالا من نمی خواهم یک جهتش را اشاره کردم ، غرض این یک جهتی است که به نظر ما خیلی تاثیر گذار است من جمله ی اینها همین صحیحی صفار است این اصلا از کوفه نیامده کلاً از قم ، این از منابعی است که در قم تولید شده است .

ما منابع دیگری هم داریم از امام هادی توقیعات از امام هادی در قم تولید نشده ، فرض کنید در قزوین بوده ، اهواز بوده ، جای دیگر ، اما علمای قم جمعش کردند این هم یک سنخ دیگر است حالا نمی خواهم الان همه ی سنخ هایش را بگویم ، خیلی ، روشن شد چه می خواهم بگویم ، خیلی تاثیر گذار است که علمای قم آمدند این توقیعات را جمع آوری کردند توقیعاتی که از امام هادی است که عرض کردم توقیعات امام هادی خیلی نقش اساسی در تفکرات شیعه دارد که چند بار توضیحاتش را عرض کردم چون ندیدم کسی از آقایان متنبه شده باشد من دائماً تکرار می کنم ، صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین .

علی ای حال یکی از آنهایی است که کتاب روایتی است که صفار به امام عسکری نه امام هادی ، این به امام هادی نوشته و جواب هایش آمده و عرض کردیم مرحوم صدوق که تقریباً چیزی نزدیک به ۹۰ سال بعد از این وفات ایشان است بعد از وفات ، تقریباً ۹۰ سال ۸۰ سال بعد از وفات صفار است ایشان نوشته که به خط اصل نزد من موجود است ، یعنی خود توقیعات تا مدت ها بعینها موجود بود و قمی ها هم از آن نقل کردند که صدوق و کلینی باشد بعدها بغدادی ها هم از آن نقل کردند که شیخ طوسی باشد ، این سیر روایات را به لحاظ منابع روشن شد ، منابع کار فهرستی است خیلی می تواند توضیح روشنی بدهد که آیا حدیث را قبول بکنیم یا حدیث را قبول نکنیم .

از جامع الاحادیث بخوانید شاید بیشتر داشته باشد ، یا از جامع الاحادیث ، حالا از هر کدام خواندید بخوانید ، هم سند شیخ کلینی را بخوانید هم صدوق را ، صدوق که اصلاً می گوید نزد من موجود است خود توقیعات اصل نزد من موجود بوده است .

یکی از حضار: کافی جلد ۷ محمد بن یحیی عن محمد بن الحسن عن

آیت الله مددی: این محمد بن الحسن صفار است ، یعنی مرحوم کلینی به یک واسطه البته آن واسطه هم قمی است محمد بن یحیی عطار استاد ایشان که از اجلاء قم است فوق العاده جلیل القدر است ، مرحوم کلینی نسخه‌ی محمد بن یحیی را نقل می کند بفرماید .

یکی از حضار: فی رجل باع ضيعة من رجل آخر وهي قطاع أرضين ولم يعرف الحدود في وقت ما أشهده وقال إذا ما أتوك بالحدود فأشهد بها هل يجوز له ذلك أو لا يجوز له أن يشهد فوق ع نعم يجوز

آیت الله مددی: این یک سوال است این ربطی به این مسأله‌ی ما الان ندارد ، نمی خواهم الان شرح بدهم خارج می شویم اگر بخواهیم یکی یکی شرح بدهیم ، این یک سوال است این همین توقیعات بوده توقیعات پشت سر هم بوده است ، بله .

یکی از حضار: بعدش در کافی آمده و کتب إليه رجل كان له قطاع أرضين در فقه آمده و و کتب إليه رجل كان له قطاع أرضين فحضره الخروج إلى مكة

آیت الله مددی: این قطاع ارضین ، رجل له قطاع ارضین ، قطاع ، قطعه قطعه داشته ، یعنی فرض کنید مثلاً در قم فرض کنید همین دهاتی که زمان ما هست مثلاً کهک یک قطعه داشته ، فرض کنید مثلاً ورجان یک قطعه داشته ، وشنوه یک قطعه داشته ، قطاع ارضین ، ارضین هم عرض کردیم بیشتر زمین زراعتی را می گویند اگر به صورت باغ باشد حدیقه به آن می گویند ، اگر دیوار داشته باشد حائط به آن می گویند ، حدیقه به بستان هم می گویند ، بستان هم به حدیقه می گویند ، اگر حائط باشد یعنی دیوار داشته باشد حائط ، حائط یعنی باغی که دیوار دارد ، اگر درخت کاری باشد بستان یا حدیقه می گویند ، اگر دیوار هم داشته باشد به آن حائط می گویند ، کان له حائط ، حائط نه اینکه دیوار یعنی باغی که دیوار دارد .

آن وقت اگر آن دیوار ، باغ دیوار دار کوچک باشد باغچه باشد هس به آن می گفتند این لفظ عبری است ، حش به آن می گفتند . حش به لفظ عبری باغچه ، باغچه‌ای است که دیوار دارد بفرمایید ، این حش کوکب هم که عثمان را در آنجا دفن کردند این خارج از بقیع بود چون مسلمان‌ها اجازه ندادند عثمان را در بقیع دفن بکنند خواستند شب دفن بکنند اهلش اجازه ندادند همان‌هایی که آمده بودند انقلابیونی که آمده بودند از مصر و اینها اجازه‌ی دفن ندادند حدود ۱۰ - ۱۲ نفر بودند که می گوید ما با ترس و خوف بالاخره شب جنازه‌ی عثمان را

روی سرمان گذاشتیم روی تخته‌ای بردیم که دفن بکنیم حتی عجیب است دارد که حتی نسمع صوت التّق تق تق هم یعنی این طور با خوف و لرز بردند آن وقت آخر بقیع یک باغچه‌ی کوچکی بود برای کوکب نامی زن یهودی این باغچه‌ی کوچک گاهی مرده‌های یهود هم درش دفن می‌کردند باغچه بود ، عثمان را بردند آنجا دفن کردند در حش کوکب ، این حش کوکب این است ، قصه‌ی حش کوکب را شنیدند در بقیع .

بعدها در زمان بنی امیه این را ملحق به خود بقیعش کردند که جزو بقیع شد دقت می‌فرمایید و الا در اصل اجازه ندادند جسد عثمان را ببرند در قبرستان بقیع دفن بکنند بفرمایید .

یکی از حضار: وَ كَتَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ كَانَ لَهُ قِطَاعٌ أَرْضَيْنِ فَحَضَرَهُ الْخُرُوجُ إِلَى مَكَّةَ وَالْقَرْيَةِ عَلَى مَرَاجِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ وَلَمْ يُؤْتَ بِحُدُودِ أَرْضِهِ وَ عَرَفَ حُدُودَ الْقَرْيَةِ الْأَرْبَعَةَ فَقَالَ لِلشُّهُودِ اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ بَعْتُ مِنْ فُلَانٍ جَمِيعَ الْقَرْيَةِ الَّتِي حَدُّ مِنْهَا كَذَا وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثُ وَ الرَّابِعُ وَ إِنَّمَا لَهُ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ قِطَاعٌ أَرْضَيْنِ فَهَلْ يَصْلُحُ لِلْمُشْتَرِي ذَلِكَ وَ إِنَّمَا لَهُ بَعْضُ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ قَدْ أَقَرَّ لَهُ بِكُلِّهَا فَوَقَّعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ وَ قَدْ وَجَبَ الشَّرَاءُ عَلَى الْبَائِعِ عَلَى مَا يَمْلِكُ

آیت الله مددی: دقت کردید چه شد ؟

البته اینجا مرحوم شیخ قدس الله نفسه على البایع را حذف کرده است ، نوشته و قد يجب ، وجب الشراء على ما يملك ، چون بعضی‌ها این شراء را زدند به مشتری یعنی گفتند مشتری دیگر حق اختیار ندارد وجب الشراء ، لکن ظاهرش این است که این شراء هم به مالک می‌خورد این روایت تصریح دارد ، خوب این نسخه‌ای که ،

حالا روشن شد اصلا سوال چه بوده است ؟ ایشان یک دهی به نام مثلا فرض کنید کهک در این کهک زمین‌های زراعتی بوده یک جا جو بوده یک جا گندم بوده یک جا ذرت بوده فلان بوده زراعت زمین بوده قطاع ارضین دارد باغ و اینها نبوده است ، آن وقت از این قطاع ارضین چند تایش برای ایشان بوده بقیه‌اش هم برای ایشان نبوده است ، ایشان وقتی آمده آنجا را بفروشد گفت اینجا من مثلا زمین دارم اما در حین فروش گفت جمیع ده را به شما فروختم اما ده معین است خوب دقت کنید ، ده معین است مثلا ده کهک یک طرفش چیست ، یک طرفش چیست ، چهار حدود اربعه‌اش ، ده معین است اما قطاع ارضینش را معین نکرده است ، سوال روشن شد چیست ؟ ایشان ده را فروخت .

.....
امام می فرمایند آن مقداری که ملکش نبوده بیع درست نیست لا يجوز البيع فی ما لم یکن یملک ووجب الشراء اما آن شراء علی البایع نه علی المشتري فی ما یملک ، در آن قسمتی که مالک است شراء واجب است به این روایت مبارکه تمسک کردند ، این متن دیگرش را بخوانید باز دارد دنباله‌ی کافی ؟

یکی از حضار: کافی نه کافی همین یکی بوده است .

آیت الله مددی: خیلی خوبی

یکی از حضار: فقیه چند تا از اینها را که می آورد کتب محمد بن الحسن الصفار رحمه الله الی ابی محمد الحسن بن علی ، مستقیم نبوده است ، بعد چند تا تکه است سومش این است که :

وَكَتَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ كَانَ لَهُ قِطَاعٌ أَرْضَيْنِ فَحَضَرَهُ الْخُرُوجُ إِلَى مَكَّةَ وَالْقَرْيَةِ عَلَى مَرَّاحٍ مِنْ مَنْزِلِهِ وَلَمْ يُؤْتِ مِنَ الْمَقَامِ مَا يَأْتِي بِحُدُودِ أَرْضِهِ

آیت الله مددی: من المَقَام مَقَام نخوانید ، مَقَام اسم مفعول باب اقامه است ، مَقَام یعنی محل اقامت اگر مکان مراد باشد مَقَام بخوانید اگر شان و منزلت مراد باشد مَقَام بخوانید .

یکی از حضار: من المقام ما یأتی بحدود

آیت الله مددی: یعنی نمی تواند اقامه بکند مَقَام یعنی اقامه ، نمی تواند آنجا باشد تا به این کارها برسد

یکی از حضار: وَ عَرَفَ حُدُودَ الْقَرْيَةِ الْأَرْبَعَةَ فَقَالَ لِلشُّهُودِ اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ بَعْتُ مِنْ فُلَانٍ جَمِيعَ الْقَرْيَةِ الَّتِي حَدُّ مِنْهَا كَذَا وَ الثَّانِي وَ

الثَّالِثُ وَ الرَّابِعُ

آیت الله مددی: حدود قریه را گفته اما حدود زمین های خودش را نگفته است روشن شد ؟ اما در این قریه زمین هایی برای خودش است ، اما وقتی که فروخته حدود قریه را گفته یعنی بیع مال نفسه مع مال غیره اینجا به این مناسبت ، بفرمایید .

یکی از حضار: وَ إِنَّمَا لَهُ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ قِطَاعٌ أَرْضَيْنِ فَهَلْ يَصْلُحُ لِلْمُشْتَرِي ذَلِكَ وَ إِنَّمَا لَهُ بَعْضُ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ قَدْ أَقَرَّ لَهُ بِكُلِّهَا فَوَقَّعَ عَلَيْهِ

السلام لَا يَجُوزُ بَيْعُ مَا لَيْسَ يَمْلِكُ وَ قَدْ وَجَبَ الشَّرَاءُ عَلَى الْبَائِعِ عَلَى مَا يَمْلِكُ

یکی از حضار: هر دو ... اما یکی حلال علی دارد

آیت الله مددی: بعدش ؟ تهذیب چه دارد ؟

یکی از حضار: تهذیب هم دارد من بایع را دارد؟

آیت الله مددی: می دانم سند تهذیب؟

یکی از حضار: آن هم مستقیم نقل می کند و کتب محمد بن الحسن الصفار الی ابی محمد الحسن بن علی احتمالا دارد از فقیه

آیت الله مددی: تهذیب ببینید در مشیخه دارد طریقهش را به صفار

یکی از حضار: نفرمودید قطع چیز را نیاورده بایع را اینکه دارد، فرمودید شیخ طوسی نیاورده

آیت الله مددی: انصاری در مکاسب نیاورده است، شیخ انصاری در این بحث مکاسب و وجب الشراء علی ما یملک، علی البایع

ندارد

یکی از حضار: در مشیخه به صفار و ما ذکرته فی هذا الكتاب عن محمد بن الحسن الصفار فقد اخبرنی شیخ ابو عبدالله محمد بن

محمد بن

آیت الله مددی: این مرحوم شیخ مفید است ابو عبدالله مراد شیخ مفید است.

یکی از حضار: و الحسین بن عبید الله

آیت الله مددی: مراد ابن غضائری پدر است

یکی از حضار: و احمد بن عبدون

آیت الله مددی: ابن الحاشر از بزرگان اینها همه مشایخ بغداد هستند خود ایشان هم بغدادی است این مشایخ هم همه بغدادی هستند

یکی از حضار: کلهم عن احمد بن محمد بن الحسن بن ولید

آیت الله مددی: این پسر ابن الولید است، احمد بن محمد عرض کردم هر جا مفید احمد بن محمد می گوید پسر ابن الولید است،

صدوق می گوید احمد بن محمد پسر محمد بن یحیی عطار است، تصادفا خیلی شبیه هم هستند.

یکی از حضار: این هم توثیق ندارد

آیت الله مددی: این هم توثیق ندارد به جز اینکه شیخ حدیث است، از اینجا حدیث می‌رود به قم، عرض کردم در مباحث منابع اینکه کیفیت نقل حدیث و تاریخ حدیث، از پسر ابن الولید می‌رود به قم یعنی مرحوم شیخ مفید و ابن غضائری مشایخ بغداد از پسر ابن الولید می‌روند به قم ایشان هم قاعدتا از پدرش دیگر عن ایبه دارد؟

یکی از حضار: عن ایبه

آیت الله مددی: می‌شود ابن الولید

یکی از حضار: و اخبرنی به ایضا ابوالحسن ابن ابی جید

آیت الله مددی: ابن ابی جید هم قمی است خودش اصلا آمده بغداد، ابن ابی جید خودش قمی است آمده بغداد و از اشاعره‌ی قم هم هست لذا در این سند شیخ مستقیم می‌رود قم توسط ابن ابی جید این هم شاگرد ابن الولید است، فرق این دو تا این است، آنجا که می‌گوید ابن ابی جید از ابن الولید قرب اسناد دارد با یک واسطه از ابن الولید نقل می‌کند، طریق اول دو واسطه مشایخ بغداد از پسر ابن الولید از ابن الولید روشن شد، یکی دو واسطه است، این ایضا و اخبرنی می‌خواهد اضافه کند طریق دیگری را

یکی از حضار: عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار

آیت الله مددی: چون خود مرحوم ابن ولید از شاگردان معروف صفار است پس طرق خوب است اما به نظرم متنش یک کمی فرق دارد نه یا همان طور است

یکی از حضار: متنش خیلی شبیه است

آیت الله مددی: بله خیلی شبیه است، این راجع به این حدیث، این حدیث کاملا روشن است سندش بله آقا؟

یکی از حضار: تقریبا با فقیه هیچ فرقی ندارد جز در یک کلمه

آیت الله مددی: بله این تاریخش هم روشن است جزو تولید علم است انما الکلام آیا این حدیث را اگر ما بخواهیم به متن فقهی بیاوریم آیا عنوان این طور می‌کنیم باع مال نفسه مع مال غیره یا اینجا چون دارد قطاع ارضین، یعنی آن روستا قطعه قطعه بوده تفکیک بوده است مثلا این یک تکه زمین برای این است این دو هکتار زمین برای این است، نیم هکتار زمین برای این است دقت کردید؟

یعنی این قریه تمام این زمین‌ها مشخص بوده است ، زمین این آقا هم مشخص بوده است بحث مشاع نیست ، اصلاً بحث مشاع نیست و لذا بگوییم همین مقدار که زمین فی نفسه مشخص باشد بگوید فلان ده این مشخص می‌شود یعنی در حقیقت همین مقدار کافی است برای اینکه بیع لنفسه باشد مال نفسه باشد یعنی بحث آن

چون اینها مثلاً آمدند اگر یک جفت کفش بفروشد که یکی‌اش برای خودش و یکی‌اش برای برادرش اصلاً این حدیث این موارد را نمی‌گیرد ، مثلاً یک فرش را بفروشد نصفش برای خودش است نصفش برای رفیقش است این حدیث این موارد را نمی‌گیرد دقت کردید ؟ یکی از حضار: این اصلاً شفعه می‌گیرد

آیت الله مددی: آها آن اصلاً عالم ، دقت کردید ؟ حالا بحثی که ما داریم با آقایان با مرحوم شیخ و دیگران اینجاست که آیا این حدیث که می‌گوید قطاع ارضین دقت کردید چه می‌خواهم این در حقیقت مجموعه‌ی اموالی است که مالکینش معین است این عنوان اجمالی ده را آورده اما زمین خودش هم معین است و طبیعتاً پولی که گرفته به ازاء زمین خودش است نه پول به ازاء کل قریه گرفته است .

یکی از حضار: یعنی حضرت خواستند موضوع دیگری را توضیح بدهند در این جواب ؟

آیت الله مددی: نه همان است مطلب ،

یکی از حضار: چون لا یجوز مثلاً نگفته مال دیگری را

آیت الله مددی: بله لا یجوز ، نه لذا حضرت برای لا یجوز به این معنا ، آن اگر مراد ایشان زمین‌های دیگر است آن درست نیست ، اگر مراد زمین خودش است چرا واجب است برای خودش ، یعنی درست نیست چرا ، چون به قیمتی که گفته معلوم است . یعنی می‌خواهم بگویم قیمت مشخص کرده که این کدام زمین‌ها را فروخته است ، مثلاً این زمین قیمتش این قدر بوده آن یکی آن قدر بوده این یکی این قدر بوده این قیمتی که داده چه مقدار داده در حقیقت قیمتی که داده مشخص می‌کند برای کل قریه داده خوب این به مقدار زمین خودش درست است . برای زمین خودش با دو تا زمین دیگر داده به همان مقدار زمین خودش درست است دقت کردید ؟ این اصلاً به نظر من مورد روایت در جایی است که مال خودش محدود است معین است ضمیمه کرده به یک مال محدود معین دیگری .

نه اینکه مثل اینکه یک جفت کفش بفروشد که یکی اش برای خودش یکی اش برای دیگری ما چطور قیمت گذاری کنیم ، یا یک جفت درب ، یک درب دو لنگه بفروشد یکی اش برای خودش است ، اینهایی که اینها فرمودند یعنی این را اگر بخواهیم ترجمه‌ی فقهی بکنیم باع مال نفسه مع مال غیره نمی‌شود ، فردا ان شاء الله توضیحش را عرض می‌کنم .

یکی از حضار: بحث ما لا یملک است حضرت استاد

آیت الله مددی: یعنی می‌خواهد بگوید این پولی را که ایشان قرار داده برای کل قریه قرار داده خوب پول معین ، زمین معین است دیگر ، پولی هم که داده معین است ، اگر پولی که داده بیش از زمین خودش است خوب این معلوم می‌شود زمین‌های دیگر را هم با آن اضافه کرده است ، اگر به اندازه‌ی زمین خودش است برای خودش درست است .

یکی از حضار: اصلاً فضولی را دارد رد می‌کند .

آیت الله مددی: بله ربطی به فضولی ندارد نه .

یکی از حضار: نه اصلاً فضولی هم رد می‌کند .

آیت الله مددی: فضولی رد می‌کند ، انصافاً ظاهرش آخریجوز را آقایان به معنای نفوذ گرفتند ما هم سابقاً به همین معنا گرفتیم که قبول کردیم روایت دلالت نمی‌کند بر فضولی لکن انصافش این شبهه را دارد که روایت ناظر به فضولی هم باشد .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین